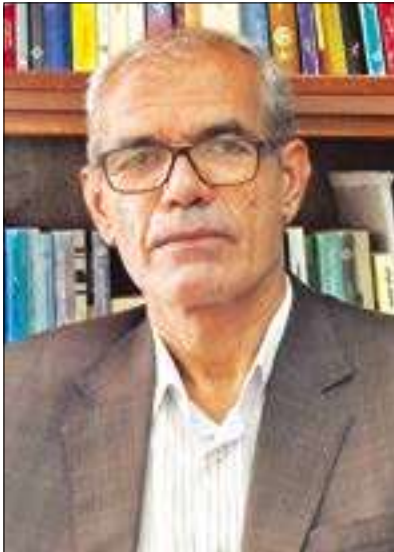


اهمیت و جایگاه فرهنگ در پیشرفت اقتصادی

♦ دکتر اصغر میرفردی

عضو هیئت علمی گروه جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز



پیوندی این دو نشانگر اهمیت و همجواری آن‌ها در زندگی انسان‌ها است. جامعه‌شناسانی چون دورکیم، وبر، مارکس، زیمل و وبلن آشکارا به اقتصاد و فرهنگ پرداخته‌اند؛ اگرچه نوع نگاه به پیوند این دو حوزه در بین جامعه‌شناسان و اقتصاددانان، گوناگون و گاهی رویاروی یکدیگر بوده است.

فرهنگ در یک سیر تاریخی در پی سازگار ساختن بشر با شرایط طبیعی و پیرامونی و یا توانا ساختن وی به تغییر محیط و طبیعت برای زندگی دلخواه وی بوده است. هر بخشی از جامعه (اقتصاد، سیاست و نظام اجتماعی) از عناصر فرهنگی ویژه خود برخوردار است. بخش اقتصاد، به دلایل گوناگون نیازمند توجه به فرهنگ و نهادهای فرهنگی و بهره‌مندی از توانمندی‌های آن‌ها است.

ارزش‌ها، ایستارها و بایسته‌های اقتصادی و اجتماعی در پرتو فرهنگ در جامعه بازنمایی می‌شوند و خود، بخشی جدایی‌ناپذیر از فرهنگ زیستی یک جامعه هستند. حوزه اقتصاد و فعالیت‌ها و رفتارهای اقتصادی نیازمند سطحی از آگاهی و عقلانیت است. اقتصاد به گونه ماهوی نیازمند عقلانیت و حسابگری است. چنین ویژگی‌هایی وابسته به آگاهی و بینش فرهنگی درباره جامعه، تحولات اقتصادی و

فرهنگ، همه دستاوردهای مادی و غیرمادی بشر است که از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. تمدن‌ها که در گذر تاریخ، جلوه ماندگاری به خود می‌گیرند، همان فرهنگ مادی بشر هستند. فرهنگ، پدیده‌ای پویا و جمعی است و تأثیرهای آن بر زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها نیز فراگیر است. پیوند بین اقتصاد و فرهنگ را با نگاهی به معنای علم اقتصاد می‌توان شناخت. علم اقتصاد، علم مطالعه، تحلیل و سیاست‌گذاری در حوزه‌های تولید، توزیع و مصرف کالاها و خدمات و همچنین منابع و سرمایه‌های مالی و مادی است.

رشد و توسعه اقتصادی از دیرباز مورد توجه پژوهشگران و سیاست‌گذاران حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی بوده است؛ فرایندی که از رهگذر آن از منابع موجود و با صرف کمترین هزینه ممکن بهره‌وری مناسب انجام می‌شود. فرهنگ و اقتصاد با وجود تفاوت‌های ظاهری، در ماهیت، پیوند و همجواری بسیاری با یکدیگر دارند. تفاوت‌های ذهنی و عینی فرهنگ و اقتصاد نمی‌تواند ماهیت و ویژگی‌های هستی‌شناسانه آن‌ها را از یکدیگر دور سازد. فرهنگ و اقتصاد از آن رو که برآمده از تلاش، نوآوری و پویایی انسانی است، ماهیت دستاوردی و انسانی دارند. با این وجود، فرهنگ گونه‌ای از دربردارندگی نسبت به اقتصاد دارد. اگر فرهنگ را همه دستاوردهای انسان بدانیم، محصولات اقتصادی جزو بخش مادی این دستاوردها است و مفاهیم، نظریه‌ها، باورها، ایستارها و ارزش‌های اقتصادی جزو فرهنگ غیرمادی است.

از دوران جامعه‌شناسان کلاسیک و همچنین اقتصاددانان کلاسیک و نئوکلاسیک، توجه همزمان به اقتصاد و فرهنگ و تأکید بر هم

اجتماعی و کنش‌های اقتصادی دیگر بازیگران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است. اگرچه در نگاه ساده، اقتصاد به‌سان بخش مادی زندگی انسانی نگریسته می‌شود، سازوکارها و مناسبات موجود در چرخه فعالیت‌های آن جزو عناصر فرهنگی و غیرمادی اند و نقش مهمی دارند. نقش فرهنگ در رشد اقتصادی از دیرباز در دیدگاه‌های اجتماعی و اقتصادی مورد توجه بوده است. برجسته‌ترین دیدگاهی که به این گفتار پرداخته است، دیدگاه ماکس وبر جامعه‌شناس شناخته شده آلمانی است که در اثر خود، اخلاق پروتستانی و روحیه سرمایه‌داری، نقش باورهای فرهنگی-دینی در دگرذیسی رفتارهای اقتصادی و دستیابی به پیشرفت اقتصادی در بین پروتستان‌ها را نشان داد. وبر، در این اثر با برداشتی اقتصادی از زمینه پرهیزگاری و رستگاری معنوی، نقش باورها و ایستارهای معنوی در پدیدارسازی سامانه‌های نوین اقتصادی-اجتماعی را سازنده دانست. به باور وبر، افسون‌زدایی از رفتارها و گروه‌پنداری و کرداری به عقلانیت و حسابگری، راز و رمز دگرذیسی اقتصادی در

فرهنگ و اقتصاد با وجود تفاوت‌های ظاهری، در ماهیت، پیوند و همجواری بسیاری با یکدیگر دارند. تفاوت‌های ذهنی و عینی فرهنگ و اقتصاد نمی‌تواند ماهیت و ویژگی‌های هستی‌شناسانه آن‌ها را از یکدیگر دور سازد. فرهنگ و اقتصاد از آن رو که برآمده از تلاش، نوآوری و پویایی انسانی است، ماهیت دستاوردی و انسانی دارند. با این وجود، فرهنگ گونه‌ای از دربردارندگی نسبت به اقتصاد دارد.

و تأثیر دوباره آن‌ها بر رفتارهای اقتصادی برآمده از ارزیابی مردم جامعه نسبت به رخدادهای احتمالی آینده و کنشگران و منابع است؛ بنابراین، سیاست‌گذار اقتصادی افزون بر مدل‌ها و الگوهای اقتصادی و اقتصادسنجی نیازمند شناخت بسترهای فرهنگی جامعه است که موجب می‌شوند مردم به گونه پویا نسبت به تحولات اقتصادی واکنش نشان دهند و گونه‌ای از رفتارهای انتظاری پیش‌بینی‌پذیر و پیش‌بینی‌ناپذیر را بروز دهند. در این راستا می‌توان گفت که سیاست‌گذاری اقتصادی و دستیابی به رشد اقتصادی نیازمند پیوست فرهنگی و توجه به زمینه‌های فرهنگی فعالیت‌ها، باورها و ایستارهای فرهنگی جامعه هدف و پیامدهای آشکار و پنهان فرهنگی برنامه‌های اقتصادی است.

در مجموع، رشد و پیشرفت اقتصادی در سطح جامعه نیازمند رفتار عقلانی و حسابگرانه در سیاست‌های اقتصادی و نیز پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و دوری از مصرف‌گرایی فزاینده در سطح خرد است. به‌کارگیری چنین ویژگی‌هایی نیازمند آگاهی به زمینه‌ها و الزامات اقتصاد پیشرو است. پویایی و توانمندی فرهنگی یک جامعه می‌تواند اندیشه و بینش مناسب برای یک اقتصاد توسعه‌یافته را فراهم سازد. ♦♦

اقتصاد و فرهنگ نه رقابتی است و نه تعارضی، بلکه دارای پیوند تعاملی و تکمیلی هستند. ۳- پاسداشت و افزایش دستاوردهای توسعه اقتصادی نیازمند همگرایی فرهنگی و داشتن تعهد و آرمان اجتماعی است. چنین تعهد و مسئولیت‌پذیری نیازمند بینش فرهنگی جامعه‌مدارانه، عام‌گرایانه و توسعه‌مدارانه است. ۴- رشد اقتصادی نیازمند کنشگرانی است که روحیه مدارا و سرمایه اجتماعی قوی داشته باشند. جزم‌گرایی، تعصب کور، روحیه خاص‌گرایانه و انحصاری با کنش اقتصادی توسعه‌مدارانه سازگاری ندارد؛ بنابراین، ایستارها و باورهای فرهنگی که همگرایی، نوع‌دوستی، انصاف و ضابطه‌مداری را در پی داشته باشد، زمینه تعامل سازنده در بخش‌های اقتصادی را فراهم می‌سازند.

۵- رشد اقتصادی از رهگذر رفتارهای آزمون و خطا دست‌یافتنی نیست زیرا اقتصاد یک حوزه محاسبه‌پذیر است که به‌سان بخشی از امر اجتماعی، به شیوه‌های گوناگون در برابر تحولات جامعه واکنش نشان می‌دهد؛ بنابراین هر سیاست اقتصادی نیازمند آگاهی از عناصر و مدل‌های اقتصادی از یک‌سو و عناصر اثرگذار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، از سوی دیگر است. واکنش‌ها نسبت به تحولات اقتصادی

جوامع پروتستانی است. در دیدگاه دورکیم نیز وجدان جمعی نوین، زمینه همبستگی ارگانیک و تقسیم کار تخصصی در جوامع جدید را پدید می‌آورد و از رهگذر این سامانه نوین، تمدن‌سازی نمود پیدا می‌کند.

زیمل که به نظریه‌پردازی درباره فرهنگ عینی پرداخت، الگوهای رفتاری اقتصادی در دوره مدرن و نقش اجتماعی- فرهنگی عناصر اقتصادی همچون پول در جامعه را مورد تحلیل قرار داد. پیشینه مفهومی و نظری از یک‌سو و واقعیات آشکار اقتصادی و اجتماعی از سوی دیگر نشان می‌دهد که اقتصاد و فرهنگ از یکدیگر جدا نیستند و بدون زمینه فرهنگی، رشد و توسعه اقتصادی دست‌یافتنی نیست. در این بخش به **برخی از زمینه‌های پیوند بین فرهنگ و اقتصاد می‌پردازیم:**

۱- توسعه و توسعه‌خواهی، به زمینه فرهنگی ویژه خود نیازمند است. اینکلس و اسمیت در تحلیل زمینه‌های توسعه‌خواهی جوامع پیشرفته، نشان داده‌اند که نو شدن جامعه وابسته به نو شدن انسان است و انسان از رهگذر دانش و اطلاعات جدید نوگرا می‌شود. مک‌کلند نیز نشان داد که انگیزه نیاز به موفقیت زمینه معرفتی و معنایی توسعه است. ۲- کنش توسعه‌ای و اقتصادی نیازمند شناخت و آگاهی درخور توسعه است. در دیدگاه پارسونز، نیز نظام فرهنگی به‌سان منبع اطلاعات برای خرده‌نظام‌های دیگر است. در بیان نمونه گزاره پارسونز، می‌توان گفت هر بخش رفتاری و نظام فعالیتی نیازمند «فرهنگ ویژه‌ای» است. برای نمونه، فرهنگ کسب‌وکار، فرهنگ رانندگی، فرهنگ توسعه و... از این دسته‌اند. پارسونز برای اقتصاد همجوار با فرهنگ نیز کار ویژه‌ای برمی‌شمارد که فراهم‌سازی انرژی برای دیگر خرده‌نظام‌ها است. اگر مهم‌ترین پیش‌زمینه‌ها و منابع توسعه اقتصادی را انرژی و اطلاعات بدانیم، اقتصاد و فرهنگ در کنش دو سویه با یکدیگر و با خرده‌نظام‌های سیاسی و اجتماعی به ترتیب این دو عنصر انرژی و اطلاعات را فراهم می‌کنند. هیچ کنشی به‌ویژه کنش‌های توسعه‌محور بدون منابع اطلاعات و انرژی زمینه پدیدار شدن ندارند. پیوند بین

